

## فرقه مشر سید حسن خان (حسن شیون) قربانی استبداد رژیم خاندانی نادرشاه (از لابلای آرشیف انگلستان)

سید حسن خان (حسن شیون) یکن از مبارزین دوره دوم مشروطیت و قربانیان استبداد رژیم خاندانی نادرشاه بود. پوهاند عبدالحی حبیبی که با مرحوم سید حسن خان حسن آشنایی و صحبت داشته و مطالبی را هم را جمع به گفتگو هایش با وی در شماره ۶۷ جریده «آزاد افغانستان» (ماه اسد ۱۳۳۳ ش) در تبعیدنشر کرده است، در کتاب معروفش "جنبش مشروطیت در افغانستان" راجع به سید حسن خان (شیون) مینویسد که «سید حسن فرقه مشر (شیون) ولد حسین پاچا در حدود ۱۲۷۵ش در چهارباغ لغمان در خانواده سادات کنزی به دنیا آمد و در مکتب حریبه کابل در عصر امیر حبیب الله درس خواند و چون از آنجا فارغ تحصیل گردید، در قطعه پروانه حضوری ارگ مقرر گشت و در مراتب نظامی به رتبه فرقه مشری رسید و از صاحبمنصبان با نام و نشان دوره امانی و محشور با محافل روشنفکران مملکت بود و همواره در مورد مبارزه سیاسی پیشقدم و شاعر روشنفکر زبان پشتو شمرده میشد و در سیاست مملکت عقاید خاصی داشت که از آن طرفداری یک حاکمیت نظامی استشمام می شد و مثلاً گاهی می گفت: «در افغانستان باید رژیم نظامی نظیر رژیم



سید حسن خان (حسن شیون)

مصطفی کمال به وجود آید، تا مردم را با استعمال قوه به طرف مدنیت جدید سوق دهد. ولی این دیکتاتوری باید برای اغراض شخصی و منافع مادی و خاندانی نباشد، و هم بر خلاف طبقه منور استعمال نگردد. بلکه این گروه را در کارو فعالیت مدد گار باشد. پادشاهان سابقه افغانستان همه برای مقاصد شخصی و خاندانی بر مردم حکمرانی مطلق العنان داشته دیکتاتور بوده اند، ولی نتوانستند مملکت و مردم را خدمتی نمایند. دیکتاتور اگر مخلصانه خدمتگار باشد و هر چه میخواهد برای مردم میخواهد، درین صورت می تواند یک جامعه پس مانده را براه اندازد و مردم را در نتیجه به دیموکراسی و خود ارادی بودن رهنمائی نماید و به اذهان تاریک روشنی بخشد. ولی باید جای شکستن یک بت، بت دیگر را برای پرستش نسازد. سید حسن در اوقات اغتشاش ۱۳۰۸ در جلال آباد فعالیت داشت و در نشر جریده د کور غم و بنیان گذاری بسیار ابتدایی جمهوریت با سید حیدر پاچا سهم گرفت و در دوره ظاهر شاهی فرقه مشر مرکزی وزارت حریبه بود. ولی در سنه ۱۳۱۹ [دوران صدارت هاشم خان - زمانی] به بهانه فعالیت های مخالف سیاسی محبوس و در داخل زندان کشته شد». (حبیبی، عبدالحی (۱۳۷۲) جنبش مشروطیت در افغانستان، قسمت پنجم - رجال مهم در حرکت دوم مشروطیت، صفحات ۲۱۱۲-۲۱۳).

شناخت هاشم خان از شیون

شناخت هاشم خان صدراعظم از سید حسن خان به دوره رژیم امانی و بخصوص اغتشاش شینوار و سقوی برمیگردد. در دوره سقوی، زمانی که هاشم خان با برادر خود محمد نادر خان از فرانسه برگشته، نادرخان از طریق جنوبی و هاشم خان از طریق تورخم روانه افغانستان شدند، هاشم خان در آغاز به منزل خانواده عبدالرحمن پژواک در ننگرهار رفته و بعد از سپری نمودن چند روزی در آنجا به خوگینانی رفته و در منزل سید حسین پاچا، پدر سید حسن خان، اقامت گزین شد. در این وقت محمد گل خان مومند، قوماندان قوای عسکری ننگرهار، نیز بعد از جنجال با والی علی احمد خان و حمایت سید حسن خان که سابق بحیث کرنیل در فرقه ننگرهار انجام وظیفه میکرد، در خانه سید حسین پاچا بودوباش داشت. سید حسن خان درین دوران یکجا با دوست صمیمی و پسر کاکایش، سید غلام حیدر پاچا، از همین خانه برای نجات کشور اساس یک جمعیتی را گذاشته و نشریه بنام «دکور غم» یا «اندوه میهن» را پخش میکردند.

از اسناد آرشیف انگلستان به مشاهده میرسد که بعد از رسیدن خانواده نادرخان به قدرت، هر دو رهبر این جمعیت، سید حسن خان و سید غلام حیدر پاچا، تحت مراقبت استخبارات انگلیس و هاشم خان قرار داشتند و بعد ها زندانی شدند. فرقه مشر سید حسن خان شیون در ماه مارچ سال ۱۹۴۱ داخل زندان کشته شد و سید غلام حیدر پاچا هم یکسال بعد در سال ۱۳۲۱ ش در زندان سرای موتی کابل به عمر ۵۵ سالگی درگذشت.

در یکی از اسناد آرشیف انگلستان در اشاره به فعالیت این جمعیت میخوانیم که «در داخل کشور سال ۱۹۳۹ شاهد دو تحول دیگری به شکل مخالفت با حکومت فعلی [حکومت خاندان نادرشاه-زمانی] بود. اولش جمعیتی به نام جمهوریت، عمدتاً متشکل از مخالفین داخل و خارج نظام و تاجران ناراضی از پالیسی های اقتصادی و مخالفین شخصی خاندان حاکم بودند. این جمعیت توسط سه شخصیت ورزیده و بلند همتی رهبری میشد، اما در کشوری که هر نوع اختلاف با حکومت قابل تحمل نباشد، فعالیت های آن باید محرمانه اجرا شوند». در همین سند به جمعیت دیگری هم اشاره شده که بنظر میرسد جمعیت "ویش زلمیان" یا جوانان بیدار باشد. در سند میخوانیم که «انکشاف سیاسی دوم که در سال گذشته باعث مشکلات برای حکومت شد، جمعیت جوانان افغان بود رهبران این جمعیت اعضای جوان خاندان شاهپست و شامل اکثریت روشنفکران نیست که در خارج تحصیل نموده یا دارای تحصیلات عالی در داخل کشور میباشند. پالیسی این جمعیت ترقی و پیشرفت در تمام ساحات زندگی سیاسی، اقتصادی و کلتوری بوده و نشانه های مخالفت آن با رژیم موجود عمدتاً از طریق آرزوی سرعت بخشیدن به ماشین پیشرفت میباشد که در انحصار کهنسالان بوده است. فعالیت بعضی اعضای این جمعیت در ماه های اخیر سبب هیجان حکومت شده است. با وجودیکه میتوان با هدف این جمعیت همدردی داشت، امیدواریم که آنها به هر قیمت تا روشن شدن سرنوشت اسبای مرکزی خود را کنترل کنند». (اسناد آرشیف انگلستان، Report on subversive movements in Afghanistan, March 1940, pages 105-109).

در یک سند دیگر (مؤرخ ۳ ماه اپریل ۱۹۴۱) آرشیف انگلستان راجع به وفات سید حسن خان در زندان میخوانیم که «رئیس سابق تدارکات [وزارت حربیه-زمانی] که همراه با شش نفر از زیردستانش درین اواخر به زندان انداخته شده بود، در زندان درگذشت. وفات اونسبت خویشاوندان با نفوذش سبب هیجان قابل ملاحظه شده است و عده زیادی فکر میکنند که جزای او به خاطر فعالیت های سیاسی اش بوده، نه مجرم بودنش». (اسناد آرشیف انگلستان، خلاصه استخباراتی هفته وار مرکز نظامی و هوایی ایالت سرحدی شمال غربی و افغانستان، شماره ۱۳، مؤرخ سوم اپریل ۱۹۴۱).

فرقه مشر سید حسن خان در خاطرات جنرال میراحمد خان مولایی

زبان زاغ: جنرال میر احمد خان مولایی در کتاب خاطراتش حکایت از تحت تعقیب بودن فرقه مشر سید حسن خان حسن داشته مینویسد که «در اواخر سال ۱۳۰۸ «روزی برف می بارید من و سید حسن خان فرقه مشر و غلام حسین خان غند مشر پسر مرحوم میرزا عبدالرشید خان منشی که به حیث یاور اعلیحضرت بود در دهن ارسی وزارت ایستاده بودیم، بطرف گلخانه می دیدیم. یک زاغ بالای گل خانه نشسته بود. سید حسن خان گفت: زاغ چه میگوید؟ گفتم ما نمی فهمیم شما بفهمانید. گفت: زاغ میگوید شروع این گلخانه را که کرد و کدام شخص آنرا تکمیل نمود و حال کدام شخص در آن سکونت دارد؟! ساعت ۱۴ در مجلس بودیم یک نفر آمد به من گفت اعلیحضرت [نادرشاه - زمانی] شما را خواسته. من به اندیشه شدم اعلیحضرت به من چکار دارد؟ رفتم به گلخانه به حضور شان مشرف شدم. فرمودند که امروز شما چهار نفر به دهن ارسی ایستاده بودید چه میگفتید؟ فهمیدم خیر مکمل به حضور شان رسیده. عرض کردم زاغ بالای دیوار گلخانه نشسته بود سید حسن خان پرسید زاغ چه میگوید؟ گفتم ما نمی فهمیم زبان زاغ، زاغ می داند. بعد از آن گفت زاغ میگوید: بنای ارگ را امیر عبدالرحمن خان نهاد، امیر حبیب الله خان و امان الله خان آن را مکمل و مدتی هم سقو در آن نشست، امروز اعلیحضرت در آن تشریف دارند. گفتند: کدام چیز دیگر نگفت؟ عرض کردم: خیر. واقعه را بدون کم و زیاد عرض کردم. مرا رخصت فرمودند. من فوری به سید حسن خان کیفیت را گفتم. حینی که رخصت شدیم، نفر آمد سید حسن خان را خواست. از او پرسیده بودند. عین گفته مرا او عرض کرده بود. اعلیحضرت او را نصیحت نموده رخصت کرده بود. فردا سید حسن خان کیفیت را برایم گفت». (مولایی، جنرال میراحمد (۱۳۸۱)، خاطرات و تاریخ افغانستان ۱۳۰۲ - ۱۳۴۴ (ش ۱، جلد ۱، ص ۲۸۷).

پیشنهاد مخبری: جنرال میراحمد خان تحت عنوان «تقرر به غند شمالی و رد کردن پیشنهاد صدراعظم» خاطره جالب دیگری دارد از صحبتش با سردار هاشم خان صدراعظم که در عین حال سرپرست وزارت حربیه هم بود. او مینویسد که «به تاریخ ۴ برج دلو به وزارت حربیه رفتم. کارت را دادم که فردا می خواهم شمالی بروم. برای رخصت گرفتن آمده ام. امر کرده بودند فردا ساعت ۸ به گل خانه ارگ بیاید. فردا رفتم مرا به اطاق خواب شان دعوت کردند. وارد شدم. بادریشی خواب نشسته بودند. فرمودند به شمالی معاملات بسیار است. سید حسن خان فرقه مشر یک شخص دهری مذهب است و طرفدار جمهوریت بی سروپا می باشد. دایماً به مخالفت حکومت سخنرانی میکند، باید متوجه بوده اطلاعات آن سمت را وقتاً فوقتاً برایم بفرستید. برخاستم احترام و بعد عرض کردم: من یک صاحب منصب نمیتوانم مخبری کنم. این وعده دروغ را به شما نمیدهم و اگر خدای نخواسته کسی نظر مخالف با دولت و حکومت داشته باشد و یا اخلال امنیت نماید و من ببینم، فوراً به حضور اطلاع میدهم. در وهله اول عرض من بالایشان بد تأثیر کرد. رگ گلویش بلند شد کمی فکر کرد و به حال طبیعی آمده گفت ازین صراحت لهجه شما خرسند شدم و میدانم که شما هیچ وقت از شرافت خانوادگی

نمی گذرید. بنابراین مانند برادر من هستید. نزدیک خود خواسته رویم را بوسیدند. بعضی وضعیت های شمالی را شرح دادند و ضمناً گفتند زیر بار سید حسن خان نروید». (همانجا، ص ۳۱۴).

تلاش بدنام ساختن سید حسن خان و آوردن فشار بر جنرال میر احمد خان مولائی: جنرال میر احمد خان در کتاب خاطراتش، در پنج صفحه بصورت مفصل از یک توطئه دیگر رژیم خاندانی بر علیه سید حسن خان شیون پرده برداشته و از تلاش های عبدالقیوم خان فرقه مشر پغمانی که کفیل قوماندانی قول اردوی دوم بود و در رأس یک هیئت توسط هاشم خان برای بدنام ساختن سید حسن خان فرستاده شده بود، و از مقاومت خودش به مقابل قوماندان قول اردو حکایت نموده است. رژیم خاندانی بعد از ناکامی توطئه هایش مجبور میشود تا سید حسن خان را به ریاست حرب وزارت حریبه مقرر نموده تا او را در مرکز از نزدیک زیر نظارت داشته باشد. (همانجا، صفحات ۳۱۵ تا ۳۲۰).

زندانی شدن سید حسن خان

بعد از ناکامی تلاش های رژیم خاندانی برای پیدا کردن بهانه، بلاخره بهترین فرصتی که برای دستگیری و فرستادن سید حسن خان به زندان دست میدهد، هنگام سفر وزیر حریبه شاه محمود خان به خارج از کشور میباشد. درین وقت سردار اسدالله خان سراج، خواهرزاده نادرشاه سرپرستی وزارت حریبه را به عهده داشت.

همه نویسندگانی که راجع به شادروان سید حسن خان شیون نوشته اند و یا وی را از نزدیک میشناختند، معتقد اند که زندانی شدن و قتل او انگیزه سیاسی داشته است. شادروان محمد هاشم زمانی که بار اول چگونگی شهادت فرقه مشر حسن خان را در خاطرات زندانش بنشر سپرد، در مورد علت کشته شدن سید حسن خان، اشعار و همچنان سوانح زندگی او به پای صحبت یکن از نزدیکان سید حسن خان، مرحوم سید شمس الدین خان مجروح، نشسته است مینویسد که «نتایج که من از تحقیق خود در مورد علت کشته شدن سید حسن خان، در مورد اشعار و همچنان سوانح زندگی او بدست آوردم... در این زمینه هیچ شک و شبیه وجود ندارد که قتل سید حسن خان یک قتل سیاسی بود و حکومت همیشه این قهرمان ملی را زیر نظر داشت. چند روز قبل از بندی شدن سید حسن خان، او در وزارت حریبه با سردار اسد الله خان بخاطر قرار داد خرید بیلچه های عسکری یک مشاجره جدی لفظی داشت. این قهرمان شهید به اسدالله خان گفته بود که "من فرزند این خاکم و تا زمانیکه زنده استم به هیچ کسی اجازه نمیدهم که مرا به زور مجبور به امضای یک قرار داد کند، من فقط تسلیم قدرت خداوند هستم و زورگویی خائنین را نمی پذیرم". اسدالله خان بعد از این مشاجره او را به سیلی زده و به او دشنام های رکیک و حرفهای بد میزند. این احتمال هم وجود دارد که اسدالله خان تمام جریان سید حسن خان را به خانواده خود در دربار قصه کرده باشد و آنها که از قبل در کمین سید حسن خان نشسته و منتظر بهانه بودند، سید حسن خان را توسط پیچکاری از صحنه برداشتند و این یک حقیقت روشن است». (زمانی، محمد هاشم (۲۰۲۱)، خاطرات زندان، ترجمه معراج امیری ص ۲۷۴).

راز شهادت سید حسن خان از زبان یک شاهد عینی

شادروان محمد هاشم زمانی از زبان یک شاهد عینی که به حیث سر پرستار در شفاخانه زندان دهمزنگ کار میکرد، در کتاب خاطرات زندانش جریان شهادت سید حسن خان فرقه مشر را بنشر سپرده است. این شاهد عینی به نام سلیم یکن از دکتوران تاجک تبار عسکری روسی بود که در جریان جنگ دوم جهانی فرار کرده و بعد از آمدن به مزارشریف زندانی و به زندان دهمزنگ انتقال داده شده بود. سلیم میگوید که «ما در مجموع بیست نفر بودیم.

بعد از چند روز ما همه دستگیر شدیم. در جریان تحقیق ...

پنج نفر ما در اثر شکنجه، جانهای خود از دست دادند و پانزده نفر ما را به زندان دهمزنگ انتقال دادند. در این جا هم منحمل رنج ها و شکنجه های زیاد شدیم. تمام ما را به دستگاه های صنعتی مجبور به کار کردند. من برای شان گفتم که من پرستار استم. از گفتن حقیقت که من داکتر عسکری استم، ترس داشتم. مرا به صفت پرستار به شفاخانه زندان مقرر کردند. دو ماه بعد وقتی داکتران کار مرا دیدند، وظیفه سرپرستاری را بمن دادند. یک و نیم سال بحیث سرپرستار کار کردم تا اینکه یک سرطیب جدید مقرر شد. او یک آدم سرخ و سفید و



برای کاپی مجانی پی دی ایف این کتاب روی تصویر کتاب کلیک کنید

چاق بود که عبدالرحیم نام داشت. تمام کارکنان و عمله شفاخانه را خواسته و به آنها گفت: شما باید با نظم و دسپلین خوب داشته و مطابق مقررات شفاخانه کار کنید و از اوامر آمرین اطاعت کرده مطیع و فرمانبردار باشید. بعد از آن اگر کسی از امر سرپیچی و نافرمانی میکرد، به او سخت جزا داده میشد. عبدالرحیم هفته یک بار تمام کارکنان شفاخانه را نزد خود میخواست و همان حرفهای خود را تکرار میکرد. یک روز یک زندانی مریض را از کدام جایی به شفاخانه زندان دهمزنگ آورده و بستتر کردند. عبدالرحیم روزانه چندین بار خودش از او مراقبت کرده و برایم بار بار به تاکید میگفت: این مریض یک "خاین بزرگ" است، متوجه او باید باشی که کسی با او صحبت نکند. به دل من این شک پیدا شد که این بندی هر کسی که است، باید یک آدم مهم باشد....

یک روز مریض برایم گفت... "من یک افسر نظامی استم و نامم سید حسن (حسن) است، مرا برای کشتن اینجا آورده اند... چند روز دیگر هم با این بندی صحبت هایی داشتم، برایم معلوم شد که او یک شخصیت بسیار با فهم سیاسی است که حکومت او را به ناحق زندانی کرده است.

یک روز دیگر عبدالرحیم خان با ترس و لرز و وارخطایی به شفاخانه آمد. به دفتر سرطیبات نشست و برایم گفت: تمام پرستاران

شفاخانه را جمع کرده نزد من بیاور، اینجا یک بندی سخت مریض است، نمیخواهد که پیچکاری شود، پرستاران باید او را محکم بگیرند تا من او را پیچکاری کنم. سرطیب پیش و ما از عقبش به اطاق سید حسن خان داخل شدیم. داکتر پیچکاری را از بکس کشیده و به سید حسن خان گفت: تو مریض استی و به پیچکاری ضرورت داری، پرستاران شما را محکم میگیرند و من شما را پیچکاری میکنم.

سید حسن خان برایش گفت: من جور استم و پیچکاری نمیکنم، شما مرا با پیچکاری میکشید! سر طیب به پرستاران امر کرد که پاها و دستهایش را محکم بگیرند که او را پیچکاری کنم، چون کار دارم و باید زود بروم. به جبر سید حسن خان را پیچکاری کرد. سر طیب وقت برآمدن به قهر به من گفت: هوشت باشه که هیچ کسی نزد مریض نرود. بعد از یکساعت که گذشت مریض شروع به داد و فریاد کرد: ظالم ها، مرا میکشید اما چرا اینقدر رنج عذاب میدید. من به اطاقش رفتم، برایم گفت: دیدی که مرا با پیچکاری کشتند، امانتم را خیانت نکنی! برایش گفتم: امانتت را به کسی میسپارم که ایمانداریش برایم ثابت شود! این حرف را برایش زدم و از اطاق برآمدم و او خفتن جان را به حق تسلیم کرد. شبانه چند نفر آمدند و جسد او را از شفاخانه بردند». (زمانی، محمد هاشم (۲۰۲۱)، خاطرات زندان، ترجمه معراج امیری صفحات ۲۶۹-۲۷۴).

یک نمونه از اشعار سید حسن خان

### زده کره

پته خوله وینا د گل له بلبل زده کره	په نغمه لکه بلبل غریدل زده کره
په هوا لکه ورمه چلیدل زده کره	رخت په سر کره له غنچی نه رابهر شه
په زیړه صورت د گلو ساتل زده کره	د ازغي په څیر د گل سره همراز شه
په هر بوتی د گلشن تاویدل زده کره	نسترن شه، په آغوش سرو آزاد کره
گهواري غوندي د خان کړیدل زده کره	که د نورو آسایش، او آرام غواری

کورني مرغه په شان به څومره ژوند کړي  
د خليل د نخلستان، ســـــــرو آواز کړي  
گرندی شه کاروان هی کړه منزل لنډ دی  
رمز د مرگ او د حیات په مینځ کې زور دی  
رژیدو له ویري نه غـــــــوریري ولي  
راحت پریرده زحمت واخله سید حسنه  
د شاهین په دود آزاد السوتل زده کړه  
خان قربان کړه د بسمل تپیدل زده کړه  
د جرس په آواز تلل او راتلل زده کړه  
د ژوندون دود او دستور آلول زده کړه  
اندیننه پریرده ، غوتی توکل زده کړه  
د وطن په درد و غم ژریدل زده کړه

(بینوا، عبدالرؤف (۱۳۴۶)، اوني لیکوال، لومړې ټوک ، ۲۵۴-۲۵۵ مخونه).

(پایان)